

آبِ گلِ آلودِ ماجرای هسته‌ای ایران و برخی روشنفکران ماهیگیر!

سودابه سیاوشان

داستان غریبی است! بعضی از روشنفکران ما را انگار مجبور کرده‌اند تا در مورد هر واقعه‌ای، بدون اینکه دانش لازم و یا جرات ضروری را داشته باشند موضعی بگیرند و حرفی بزنند و اظهار لحنیه‌ای بکنند! چند روز پیش در گیر و دار فریادهای جناب احمدی نژاد در مورد "آتمی شدن ایران" و تهدیدات نه چندان تلویحی امریکا در خصوص حمله به ایران نوشته کوتاهی در نشریه اینترنتی iranian.com تحت عنوان Six Simple Propositions to Solve the Iranian Nuclear Crisis چاپ شد که اگر یادآور بیماری واگیردار شایع در میان برخی از روشنفکران ظاهرالصلاح نبود فوق‌العاده خنده دار و سرگرم کننده می‌بود. نویسنده در این نوشته کوتاه به ۶ دستورالعمل اشاره فرموده‌اند که خواندنشان نشان می‌دهد ایشان یا به شدت از مرحله پرت تشریف دارند و یا خودشان را به حواس‌پرتی می‌زنند! بخشی از این دستورالعمل‌ها را با هم بخوانیم (نقل به مضمون):

- امریکا باید عهد کند که به ایران حمله نمی‌کند و در مسائل داخلی ایران نیز دخالت نخواهد کرد. (پیشنهاد شماره ۲)

- ایران باید عهد کند که در مسائل مربوط به اسرائیل و فلسطین دخالت نخواهد کرد و قول هم بدهد که اگر اسرائیل و فلسطین به توافقی رسیدند به آن احترام بگذارد. (پیشنهاد شماره ۳)

- ایران باید رسماً اعلام کند که تصرف سفارت امریکا بعد از انقلاب کار نادرست و ناپسندی بوده است. (پیشنهاد شماره ۴)

- امریکا هم باید دارایی‌های بلوکه شده ایران را آزاد کند. (پیشنهاد شماره ۵)

- ایران و امریکا باید رو در رو با هم گفتگو کنند و روابط دیپلماتیک‌شان را از سر بگیرند. (پیشنهاد شماره ۶)

به عبارت دیگر دستورالعمل این مولانای ما این است که ایران و امریکا بهتر است دیگر دعوا را کنار بگذارند و مثل دو بچه خوب اشک‌هایشان را پاک کنند، دست و صورتشان را خوب بشویند، با هم دست بدهند، روی هم را ببوسند و با هم آشتی کنند و قضایا به خوبی و خوشی تمام بشود! واقعا نمی‌دانم این منتهای ساده لوحی است یا نهایت مهارت در پنهان کردن ترس؛ ترس از طرح پرسش‌های اصلی. آیا حضرت استادی حتی به روزنامه‌های چند روز اخیر ایران نگاهی هم نینداخته‌اند تا متوجه شوند که آقایان خامنه‌ای، احمدی نژاد، جنتی، هاشمی، . . . مسئله اصلی و محوری سیاست خارجی ایران را مسئله فلسطین اعلام کرده‌اند و در ضمن از میان برداشته شدن

اسرائیل را گام اول در مسیر حل مشکلات خاورمیانه و سپس اشاعهٔ اسلام تلقی فرموده‌اند؟^۱ آیا ایشان به کنفرانس‌های قد و نیم‌قد در بارهٔ فلسطین و قدس که هفته‌ای چند بار در ایران برگزار می‌شود دقت نکرده‌اند که با لحن خردمندانه، اما شیوهٔ به غایت بچگانه‌ای، از سردمداران ایران می‌خواهند که به مسائل فلسطین و اسرائیل کاری نداشته باشند؟ واقعا این برخورد ساده‌لوحانه آدم را به یاد مسابقه‌های ملکه زیبایی می‌اندازد که کاندیداهای خوش‌اندام نه چندان خوش فکر وقتی با سوال ”آرزوی شما چیست“ مواجه می‌شوند با لبخندی احمقانه می‌گویند ”آرزو دارم همهٔ مردم دنیا با هم صلح کنند و هیچ جنگی نباشد و همه با هم خوب باشند و...“

البته من تصور نمی‌کنم برخوردهای این چینی را باید نشانهٔ بلاهت دانست. به گمان من فهم این قضایا صرفا هوشی متوسط طلب می‌کند و تردید ندارم بسیاری از روشنفکران ما، از جمله نویسندهٔ مقالهٔ مذکور، از این حداقل هوش برخوردارند. به اعتقاد من این بیماری عافیت جویی و در عین حال فرصت طلبی است که باعث می‌شود گزاره‌ها و پیشنهادهایی که در رابطه با مسئلهٔ موجود کاملا بی‌فایده‌اند اما احتمالا می‌توانند نان و آبی برای گویندگان دست و پا کنند این گونه بی‌وقفه صادر شوند.^۲

در ادامه به یک سری گزاره‌های کلی بی‌فایده که مرتب از دهان سیاستمداران و روشنفکر نمایان می‌شنویم می‌پردازم و سعی می‌کنم تا آنچه را به نظر من سوال‌های اساسی تلقی می‌شوند مطرح کنم.

گفته می‌شود هر کشوری حق دارد به دانش در زمینهٔ انرژی هسته‌ای دسترسی پیدا کند. جالب اینجاست که در این مورد سردمداران ایران و کلاهداران امریکا متفق‌القولند و مرتب هم آن را تکرار می‌کنند. بنابراین لطفا این جمله را به عنوان دستاوردی غریب و تازه به خوردمان ندهید! این را می‌دانیم و بحث مدت‌هاست از این مرحله فراتر رفته است. سوال اما این است: آیا حکومتی که بر مبنای ایدئولوژی اسلامی حرکت می‌کند و از افتخاراتش یکی این است که در استفاده از سلاح فتوا به منظور قتل نویسندگان و هنرمندان و مخالفان سیاسی و... تردیدی به خود راه نمی‌دهد، لیاقت در دست داشتن چنین توانایی تکنولوژیکی را که می‌تواند به تولید سلاح‌هایی مرگبار بیانجامد دارد؟ همین نکته را دقیق‌تر کنیم. در ایران کنونی این اسلام و اسلام‌گرایان‌اند که در حال دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای هستند نه ایران و ایرانیان. و پس سوال این است: آیا می‌توان به اسلام و بسیاری آموزه‌های ارتجاعی‌اش اعتماد کرد که از این تکنولوژی در راه توسعهٔ اسلام و

^۱ به عنوان نمونه نگاهی بیندازید به روزنامهٔ کیهان، شنبه ۲۶ و دوشنبه ۲۸ فروردین.

^۲ و آنان که با چند و چون محافل آکادمیک آشنایی دارند می‌دانند که چه بسیار بوده‌اند که با استفاده از سرایطی این چینی به عنوان مشاور این یا آن دولت چه کیسه‌ها که ندوخته‌اند!

نابودی مخالفان و تسریع ظهور مهدی موعودش استفاده نکند؟ واقعیت این است که حداقل در دهه‌های گذشته اسلام و اسلام‌گرایان در حد توانشان کوشیده‌اند صداهای مخالف را قلع و قمع کنند. آیا می‌خواهیم این توان را افزایش دهیم و امکان استفاده از سلاح‌های مرگبار را در اختیار مذهبی قرار دهیم که بسیاری از پیروانش مثلا کشتن افراد را به دلیل تغییر مذهبشان روا می‌دارند؟ آیا هیچ وقت فکر کرده‌ایم کسانی که با دیدن کاریکاتوری از پیغمبرشان خونشان آنچنان به جوش می‌آید که سفارتخانه‌ها را به آتش می‌کشند و فرمان قتل و کشتار صادر می‌کنند در صورت داشتن سلاح هسته‌ای چه خواهند کرد؟

سوال دیگری که کمتر شنیده می‌شود و به گمان من در رابطه مستقیم با ایدئولوژی اسلامی حکومت ایران قرار دارد این است که چرا از زمانی پیش، سردمداران امور به شیوه‌ای واضح در پی تحریک امریکا و متحدانش هستند؟ بار اولی که احمدی نژاد از انکار هولوکاست و آرزوی محو اسرائیل سخن گفت خیلی‌ها این گفته‌ها را به حماقت ایشان نسبت دادند. بار دوم که داستان تکرار شد بی‌تجربگی ایشان مسئول شناخته شد. اما همین حرف‌ها را از زبان رهبر عالیقدر هم می‌شنویم و در ضمن هر روز هم خبر جدیدی در مورد سلاح‌های پیشرفته حکومت ایران و حرکت سریع‌تر این حکومت به سوی پیشرفت‌های هسته‌ای می‌شنویم. دیگر جای تردید نیست که این تحریکات آگاهانه صورت می‌گیرد. البته بررسی چرایی این سیاست احتیاج به تحقیق بیشتر دارد اما فرضیه‌ای که این تحریکات را نتیجه مستقیم هدف/رویای توسعه اسلام از طریق جنگ می‌داند چندان هم نامربوط نمی‌نماید. حداقل ما ایرانیان هنوز فراموش نکرده‌ایم که اسلام چگونه از طریق شمشیر و سرنیزه و تهدید و رعب و وحشت—بخوانید منطق اسلامی—بر ایران غلبه کرد. و قطعا همه به یاد داریم که چگونه همین شیوه از سوی آقایان خمینی و هاشمی و هم‌پالکی‌هایشان در جنگ ایران و عراق دنبال شد و هنگامی که جنگ عملا پایان یافته بود عطش تسخیر کربلا و نجف و توسعه "اسلام راستین" چگونه با جان صدها هزار جوان ایرانی و عراقی سیراب شد.

بهر تقدیر بی‌نهایت کوتاه‌بینانه خواهد بود اگر در تحلیل‌ها و "پیشنهادها" "جنگ‌طلبی حکومت ایران را نادیده بگیریم. احتمالا به دلیل برتری نظامی امریکا بر ایران بسیاری فکر می‌کنند جنگ‌طلبی از سوی ایران ناممکن است اما فراموش نکنیم که با تفکری مواجهیم که به "نیروی ایمان" و "شهادت" و... در راه اسلام و خزعبلاتی از این دست اعتقاد دارد و امریکا و متحدانش را نمایندگان دنیای پوسیده‌ای می‌داند که مرگشان وظیفه‌ای است که بر دوش ایران اسلامی قرار داده شده است و خداوند متعالشان هم در این مسیر یاری‌شان می‌کند!

فهم این قضیه برای آنها که مدتهاست با این تفکرات قرون وسطایی سر و کار نداشته‌اند مشکل است و به واقع پذیرفتن اینکه هنوز کسانی هستند که فکر می‌کنند در صورت شهادت به

بهشت می‌روند و زندگی دلپذیر و سرشار از لذتی را تجربه خواهند کرد دشوار است. اما چه بخواهیم و چه نخواهیم چنین ایمانی وجود دارد و همین ایمان است که مسبب بسیاری بدبختی‌ها و زشتی‌ها بوده و خواهد بود.

سلمان رشدی جایی گفته بود که ایمان [مذهبی] از خطرناک‌ترین خصوصیات است که به سادگی می‌تواند خشونت‌بارترین نتایج را به بار بیاورد و چه خوب گفته است. نتایج وحشیانه این ایمان را به صورت قتل و سرکوب جان‌ها و اندیشه‌های انسان‌ها در جوامعی که تحت قوانین اسلامی قرار دارند، هر روز و بلکه هر ساعت می‌توان دید.

و البته فراموش هم نکنیم که همین فتواها و برخوردهای خشونت‌بار باعث شده است تا بسیاری از ما عملاً به خود سانسوری دچار شویم و از پرسیدن و بررسیدن سوال‌هایی چون امکان وجود رابطه‌ای ذاتی میان اسلام و آموزه‌هایش از یک سو و خشونت و بیرحمی لجام گسیخته از سوی دیگر اجتناب کنیم.

سوال دیگری که بیشتر از جناح نو-محافظه‌کاران امریکایی شنیده می‌شود این است که آیا آنچه در هیئت حاکمه ایران دیده می‌شود نطفه‌های هیتلریسم است و اگر چنین است آیا هوشمندانه است اگر آن را به سلاح هسته‌ای هم آراسته کنیم؟ شاید هنوز نتوانیم به سوال پاسخی دقیق بدهیم ولی پرسیدن سوال به یقین مشروع است و متقابلاً هرگونه پیشنهادی که این احتمال را در نظر نیاورد بی‌تردید غیر مسئولانه است و ریاکارانه.

یکی دیگر از نکته‌هایی که گاهی در لفافه و گاهی نیز به گونه‌ای آشکار و وقیحانه بیان می‌شود این است که گویا طرفداری نکردن از "حق" حکومت اسلامی برای دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای زیر پا گذاشتن ایرانیت و همیت ملی است. این از آن حق‌السکوت‌های بیش‌مانه‌ای است که بسیاری حکومت‌ها از آن بهره برده‌اند. بر این حکومت‌ها، بویژه نوع اسلامی‌شان، حرجی نیست؛ اینان همیشه تلاش کرده‌اند تا در مواقع اضطراری از احساسات وطن‌دوستانه مردم استفاده کنند و آنانی را هم که نخواسته‌اند به این بیشرمی گردن بگذارند وطن فروش نامیده‌اند. ایراد اما بر روشنفکر نمایانی است که ترجیح می‌دهند به جای به چالش کشیدن این بیشرمی و نتیجتاً "وطن فروش" نامیده شدن، به دفاعی شرمگینانه از حق جمهوری اسلامی ایران (به اسم ایران) برای دستیابی به این تکنولوژی بپردازند.

به اعتقاد من اما، اتفاقاً آنها که بدون واهمه از چنین برچسب‌هایی—و اتفاقاً به دلیل دلسوزی نسبت به آینده ایران و ایرانیان در این دوران سختی که ممکن است آینده ایران را به عنوان کشوری مستقل و یکپارچه به مخاطره بیندازد—به این سوال‌ها می‌اندیشند و همچنان دل‌نگران ایرانند، وطن پرست‌ترین ایرانیانند.

. . . و به گمان من تعداد ما کم نیست. شاید ترس از وطن فروش نامیده شدن باعث شده باشد بسیاری مان سکوت اختیار کنیم اما تردید ندارم که آرام آرام صدایمان شنیده خواهد شد. نکته آخر اینکه خیر، این حرفها به معنای آن نیست که من و امثال من جنگ طلبیم و منتظریم تا ارتش امریکا از طریق بمباران ایران ریشه اسلام را در ایران بخشکاند و دموکراسی برایمان به ارمغان بیاورد. نه! اینطور نیست که فقط این دو راه را در مقابل داشته باشیم. پیشتر گفته‌ام و باز هم می‌گویم: قرار نیست ما را مجبور کنند میان هیتلر و استالین یکی را انتخاب کنیم. این اتفاق قبلا افتاده است و بعضی‌ها مان از آن درس گرفته‌ایم. ما همچنان باید از تریبون‌هایی که در اختیار داریم استفاده کنیم و پیش از هر چیز به دو نکته زیر اشاره کنیم:

(۱) حکومت ایران به هیچ وجه نماینده ایرانیان نیست و تفاوت قطعی میان حکومت اسلامی ایران و مردم ایران باید بنیاد هر گونه تحلیل و "پیشنهادی" قرار گیرد.

(۲) اگر جنگی در بگیرد مسئولیت آن فقط متوجه امریکا و متحدانش نیست؛ حکومت ایران هم به همان اندازه مقصر است و بلکه بیشتر.

و در نهایت هم کار اصلی مان را فراموش نکنیم، که دفاع از حقوق زندانیان سیاسی در ایران است، که مخالفت با شکنجه چه در اوین و چه در ابوغریب است، که مخالفت با سنگسار کردن انسان است، که دفاع از آزادی بیان و اندیشه است، که دفاع از حقوق اقلیت‌های ملی و مذهبی است. . . که مخالفت با بمباران ایران است، که مخالفت با دستیابی حکومت اسلامی—و نه ایران و ایرانیان—به تکنولوژی و سلاح هسته‌ای است. . .

البته این مواضع، به خلاف مواضع آراسته و پیراسته فرصت جویان، هیچ "فایده"‌ای به دنبال نمی‌آورد و بی‌گمان دردسرافزین هم هست اما به دنبال آرمانی راستین بودن و اصول و مبانی انسانی خود را به معامله نگذاشتن به دردسرش می‌ارزد. حداقل این را از حافظمان آموخته‌ایم که

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد